

بررسی مصادیق کلمه و کلمات در قرآن

صدرالمتألهین می‌گوید: کلام بر سه قسم است: اعلی، اوسط و ادنی. برترین اقسام کلام، آن است که خود کلام، مقصود نخستین و مطلوب بالذات است و برای او مقصود و مطلوبی شریفت‌ر و مهم‌تر نیست. چرا که او برای مراتب بعد از خود، غایت است. مانند ابداع خداوند، عالم امر را به کلمه کن. موجودات امری، کلمات تامّ خدا و موجوداتی عقلی هستند که زوال و نقصان نمی‌پذیرند و غرض از ایجاد آنها، چیزی جز امر و فرمان خدا نیست.

قسم متوسط کلام، آن است که مقصود و مطلوب دیگری غیر از خود دارد، منتهی میان کلام و فائده آن، تلازم است. مانند امر خدا به فرشتگان آسمانی و تدبیر کنندگان فلکی و زمینی به تدبیرات و تحریکات و اشواق و عباداتی که به خاطر غایات عقلی دیگری است. اینانند که قرآن کریم در وصفشان می‌گوید:

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (التحریم، آیه ۶).

فرمان خدا را عصیان نمی‌کنند و آنچه را مأمور شده‌اند، انجام می‌دهند.

پائین‌ترین و نازل‌ترین مراتب کلام، آن است که مقصود و مطلوبی غیر از خود دارد و در عین حال، میان کلام و فائده آن، تلازم نیست. به همین جهت است که گاهی تخلف می‌کند و گاهی تخلف نمی‌کند مانند اوامر خداوند به مکلفین جن و انس که از طریق انزال فرشتگان و ارسال و بعثت پیامبران صورت می‌گیرد.

بنابراین، برترین مراتب کلام، هر ابداعی و عالم قضاء حتمی و متوسط آن، امر تکوینی و عالم قدر و نازلترین آن، امر تدوینی تشریحی است^۱.

۱- الاسفار الاربعه، ج ۷، ص ۷۰۶ و ۷.

از توضیحات فوق، می‌توان حدس زد که در قرآن کریم، کلمه و کلمات، مصادیق گوناگونی دارد. گاه کلمه ابداع و گاه، تکوین و گاه تشریح است. در آیات زیر، قرآن کریم از واژه کلمات استفاده فرموده که تأمل درباره آنها لازم مفید است:

۱- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِذَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (الکهف، آیه ۱۰۹).

بگو اگر دریا برای کلمات پروردگام مرکب می‌بود، پیش از آنکه کلمات پروردگام تمام شود، دریا تمام می‌شد، اگرچه دریا را به مثلش مدد می‌آوردیم.

۲- وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (لقمان، آیه ۲۷).

اگر درختان زمین قلمها می‌بود و دریا را از پس آن، هفت دریا مدد می‌رساند، کلمات خداوند، پایان نمی‌پذیرفت. خداوند عزیز و حکیم است.

مقصود از کلمات خداوند، در این دو آیه شریفه، کلیه مخلوقات و موجوداتی است که در عالم آفرینش تحقق و حضور دارند و به این لحاظ، کلمات خدایند که آیات اویند و بر وجود او دلالت دارند. به نظر علامه طباطبائی (ره) در عرف قرآن، کلمات به آیات و مخلوقاتی گفته می‌شود که دلالت آنها بر ذات حق، ظهور دارد و در آنها بطلان و تغییری راه ندارد، مانند مسیح و موارد قضاء حتمی^۱.

برخی از مفسران کلام الهی معتقدند که منظور از کلمات، معلومات و مقدورات نامتناهی خداست^۲. اما با توجه به اینکه در قرآن به شخص حضرت مسیح (ع) اطلاق کلمه شده، معلوم می‌شود که مراد از کلمات، اشیائی است که تحقق عینی دارند و اخص از معلومات و مقدوراتند.

در کتاب احتجاج طبرسی آمده که یحیی بن اکثم از امام عسکری (ع) مسائلی پرسید از جمله اینکه: مال الکلمات التي لا تنفد؟ کلماتی که زوال ندارند، چیستند؟

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۴۳۵.

۲- مجمع البیان، ج ۸۷، ص ۳۲۲.

فرمود: نحن الكلمات التي لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی مائیم کلماتی که فضائل ما ادراک و استقصاء نمی شود^۱.

در این روایت شریف، امامان معصوم به عنوان برخی از مصادیق کلمات معرفی شده‌اند، مطابق این روایت، فضائل امام معصوم هم غیر متناهی است و مطابق آیه، کلمات الهی غیر متناهی است و صد البته که میان آیه و روایت، منافاتی نیست.

و اما اینکه آیا مقصود از کلمات موجودات خالصی است، یا مقصود همه موجودات و مخلوقات است، نیاز به تأمل دارد. مصادیقی که در قرآن و روایات، برای کلمه ذکر شده، مؤید نظر علامه طباطبائی است. اما از آنجا که در برخی از روایات، کلمات تامات آمده، معلوم می‌شود که کلمات الهیه، بر دو قسمند: تام و غیر تام. و بدین لحاظ است که تخصیص کلمه به آنچه ظهور دارد و بطلان و تغیر ندارد، لازم نیست. مگر اینکه وصف تام را وصف توضیحی بگیریم که آنها خلاف ظاهر است.

در روایت آمده است که پیامبر اکرم (ص) به حسنین (علیهمالسلام) فرمود: اعیذکما بکلمات الله التامات^۲، شما را در پناه کلمات تام خداوند قرار می‌دهم.

در روایت دیگری آمده است که هر کس این کلمات را بگوید، از سر شب تا صبح، عقب و گزنده‌ای به او نمی‌رسد: اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ ومن شر ما برأ ومن شر كل دابة هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم^۳.

پناه می‌برم به کلمات تام خداوند که هیچ نیکوکار و گنهکاری از آنها تجاوز نمی‌کند، از شر آنچه آفریده و از شر هر جنده‌ای که خداوند، موی پیشانی او را گرفته (ویراو تسلط دارد) که پروردگار من بر صراط مستقیم است.

و نیز در برخی از روایاتی که به عنوان دعا و حرز وارد شده، می‌فرماید: بکلماتک التامات التي تحیی به الموتی^۴.

۱- کنزالدقائق، ج ۸، ص ۴۷.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۶۹.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۱.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۲.

به کلمات تام خودت که به وسیله آنها مردگان را زنده می‌کنی.

و نیز می‌فرماید: و کلماتك التامات و نورك التام^۱.

ظاهر این است که کلمه تام و نور تام خداوند، هر دو یکی است که به اعتبار دلالت تامش کلمه تام و به اعتبار ظهور بالذات و اظهار غیر، بدون هیچ حالت انتظار و بدون هیچ مؤونه زائده‌ای، نور تام نامیده شده است.

۳- فَتَلَقْنِي أَدَمَ مِنْ رَبِّي كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقره، آیه ۳۷).

آدم از پروردگارش کلماتی دریافت و خداوند بر او عتاب کرد که او تواب و رحیم است.

در اینجا مقصود از کلمات چیست؟ برخی احتمال داده‌اند که منظور آن مطلبی است که در سوره اعراف آمده: **فَالأَرْبَابُ ظَلَمْنَا نَفْسَنَا وَإِنْ لَمْ نَكْفُرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ** (الاعراف، آیه ۶۳) آدم و حوا گفتند: پروردگارا، به خوشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و مورد رحم خویش قرار ندهی، حتماً از زیان‌کاران خواهیم بود.

احتمالات دیگری هم داده‌اند. میرزا محمد مهدی صحیح‌ترین احتمالات را این دانسته که مقصود از کلمات، اینهاست:

اللَّهُمَّ بجاه محمد و آله الطيبين بجاه محمد و علی و فاطمة والحسن والحسين والطيبين من آلهم لما تفضلت علی بقبول توبتي و غفران زلتی و اعادتی من کراماتك الی مرتبتی^۲.

در مورد احتمال اول، علامه طباطبائی می‌فرماید: در سوره اعراف آیه **قَالاَ رَبَّنَا..** قبل از طرح مسأله هبوط آمده و در سوره بقره که تلقی کلمات ذکر شده، بعد از مسأله هبوط آمده و بدین ترتیب، مشکل است که منظور از کلمات، آیه ۶۳ سوره اعراف باشد. آنگاه علامه احتمال می‌دهد که منظور از تلقی کلمات، بخشی از همان اسمائی باشد که خداوند به آدم تعلیم داده. چرا که قطعاً راه نجات از عواقب و نتایج گناه نیز در ضمن تعلیم اسماء به آدم القاء شده است^۳.

این احتمال هم مورد اشکال است. چرا که تلقی کلمات، مترتب بر اغوای شیطان

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۷

۲- کنزالدقائق، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۳۳۶ و مجمع‌البیان، ج ۱ و ۲، ص ۸۹

۳- المیزان، ج ۱، ص ۱۳۵.

و امر به هبوط آدم و حوا است. درحالی که تعلّم اسماء، هنگامی صورت گرفته که فرشتگان، خلافت آدم را مورد سؤال قرار دادند. آنهم به دلیل اینکه آدمیت، توأم با فساد و ریختن خونهاست.

خداوند با تعلیم اسماء و عرضه آنها بر فرشتگان، نشان داد که آدمیت، شایسته مقام خلافت است.

پس از این ماجرا، آدم و حوا تحت تأثیر وسوسه شیطانی قرار می‌گیرند و از شجره ممنوعه بهره می‌گیرند و مأمور می‌شوند که هبوط کنند و از بهشت خارج شوند.

اینجاست که آدم با تلقی کلمات، توبه می‌کند و خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد. محتمل است که منظور از کلمات، کلمات لفظی باشد. چنانکه در برخی از روایات آمده است که او خدا را به نامهای پنج تن (ع) سوگند داد.^۱

و محتمل است که منظور از کلمات، کلمات عینی باشد. علامه بزرگوار، این کلمات عینی را بخشی از همان اسماء تعلیم شده به آدم می‌داند. مسلماً آن اسماء هم اسماء لفظی نبوده، بلکه اسماء عینی بوده. چرا که خداوند متعال، ضمیر جمع مذکر به آنها برگردانده و فرموده: **ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ** (البقره، آیه ۳۱۹ ولی احتمال می‌رود که کلمات عینی دیگری به او القاء شده و او فقر و مذلت و مسکنت و حاجت و قصور خود را دریافته و دانسته که در مقابل رنج و مشقتی که در این جهان در راه ادای مسؤولیتهای انسانی خود متحمل می‌شود، اجر و پاداش می‌برد. چرا که خداوند توبه‌پذیر است و فضل و رحمتش بیکران است.^۲

۴ - **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** .. (البقره، آیه ۱۲۴).

و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی بیازمود و او آنها را اتمام کرد. خداوند فرمود: تو را امام مردم می‌سازم...

در این آیه شریفه، مقصود از کلمات، قضایائی است که ابراهیم به آنها آزموده شد

۱ - مجمع‌البیان، ج ۱ و ۲، ص ۸۹.

۲ - المیزان، ج ۱، ص ۱۲۵ مطابق نظر علامه، این تلقیبات در ضمن تعلیم اسماء صورت گرفته و ما می‌گوئیم بعد از هبوط.

و عهد و پیمانهای است که خداوند از او خواسته که به آنها عمل کند. یکی از این قضایا ابتلای او به ستاره‌ها و بتهاست و دیگری قضیه مهاجرت و دیگری قربانی اسماعیل است. از آنجا که در این آیه، در مقام بیان نتیجه امتحانات است و می‌خواهد بیان کند که ابراهیم به خاطر آن امتحانات، لیاقت خود را ثابت کرد و توانست درجه و رتبه والای امامت را برای خود احراز کند. خود امتحانات را بیان نکرده، بلکه مسأله مبتلا ساختن به کلمات از سوی خدا و اتمام کلمات از سوی ابراهیم را مطرح کرده و به بیان اصل مطلب پرداخته است. البته محتمل است که ابتلای به کلمات و اتمام کلمات، هر دو از سوی خداوند باشد که در این صورت، منظور این است که خداوند متعال هم ابراهیم را در معرض امتحان قرار داده و هم به او توفیق بخشیده که به خوبی از عهده امتحاناتی که بسیار هم سنگین و طاقت‌فرسا بوده، برآید.

با توجه به توضیحات بالا، می‌توان حکم کرد به اینکه مقصود از کلمات در آیه شریفه، کلمات و قضایای لفظی است به اعتبار حکایت از مدلول و معنای خود و می‌توان گفت: منظور خود آن وقایع امتحانی است و کلمات، همان کلمات عینی خواهد بود.
 علامه طباطبائی ره می‌فرماید:

مقصود از تمام کلماتی که در قرآن به خداوند نسبت داده شده، قول است، با عنایت به اینکه قول برای اعلام مخاطب، در مورد اخبار و برای تحمیل بر مخاطب در مورد انشاء است و به همین جهت است که گاهی متصف به تام بودن می‌شود. گوئی کلمه به هنگام صدور از متکلم، ناتمام است و تا جامه عمل به خود نپوشد، ناقص است و همین که جامه عمل به خود پوشید، جامه تمامیت می‌پوشد و به صدق می‌پیوندد. منافاتی ندارد که قول خدا فعل او باشد. آنچه خداوند اراده می‌کند که برای پیامبر یا امامی آشکار کند، قول خداست. چرا که فائده قول بر آن، مترتب است. یعنی خبر یا انشاء و آگاهی بخشیدن یا امر و نهی است.^۱

با توجه به بیان فوق، اصولاً خداوند متعال، دارای صوت و مقاطع حروف و آنچه در تکلم کردن و شنیدن کلام لازم است، نیست. و چاره‌ای نداریم که همه‌جا قول و کلام و

۱ - المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲ با تلخیص از نگارنده.

کلمه خداوند را به معنای فعل او بگیریم. چه از سنخ اخبار و اعلام باشد و چه از سنخ انشاء و امر و نهی و چه از سنخ ایجاد و آوردن از کتم عدم به وجود.

۵- آیاتی که متضمن این معنی است که کلمات خداوند، تبدیل پذیر نیست و مبدل ندارد مانند:

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ (الانعام، آیه ۱۱۵).

کلمه پروردگار تو که هم صادق و هم معتقد است، تمام شد و تبدیل کننده ای برای کلماتش نیست.

وَأُودُوا حَتَّىٰ أَنَا هُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ (الانعام، آیه ۳۴).

آنها گرفتار اذیت و آزار شدند تا اینکه نصرت ما به آنها رسید و تبدیل کننده ای برای کلمات خداوند نیست.

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ الْقَوْلُ الْعَظِيمُ (یونس، آیه ۶۴).

برای آنها در زندگی دنیا و در آخرت، بشارت است. برای کلمات خداوند تبدیلی نیست. این است رستگاری بزرگ.

درآیه اول، مقصود از تمام شدن کلمه این است که با ظهور اسلام و با بعثت محمدی(ص) و با نزول قرآنی که بر سایر کتب آسمانی هیمنه دارد، دین خدا به مرتبه ثبوت و استقرار رسیده و آنچه در قرون متمادی سیر تکاملی داشته، اکنون به کمال نهائی خود نائل گشته و از این پس، حالت انتظاری ندارد و نیازی به تجدید بعثت و انزال پیام وحی و دعوت ندارد. دیگر مجالی برای ظهور پیامبر جدید نیست. پیامبری بیاید و چه بیاورد که پیامبر اسلام نیاورده باشد و اصولاً او همه احکام و حکم انبیاء پیشین را آورده، به اضافه آنچه بشر تا قیام قیامت بدان نیاز دارد.

آری:

از درمها نام شاهان بسرکنند نام احمد تا قیامت می زنند

نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

درآیه دوم، موضوع سخن، رسولان الهی است که از سوی مردم تکذیب

می شدند و صبر می کردند و اذیت می دیدند و چندان مقاومت و شکیبائی و تحمل

می کردند، تا نصرت الهی شامل حال آنها می شد. آنگاه در ذیل آیه، می فرماید: **وَلَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ**. کدام قدرت، می تواند کلمات خدا را تبدیل کند؟! او وعده داده که: **لَا غَلْبَنَ أَنَا وَرُسُلِي** (المجادله، آیه ۲۱) او فرموده است که:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (الصفات، آیه ۱۷۱، ۱۷۲).

کلمه ما برای بندگان مرسل ما پیشی گرفته که آنها منصورند.

او در قرآن کریم فرموده است که: **أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** (یونس، آیه ۵۵): وعده خداوند حق است و نیز فرموده است که: **لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ** (الزمر، آیه ۲۰): خداوند خلف وعده نمی کند و نیز فرموده است که: **وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ** (الاحزاب، آیه ۴): خداوند حق می گوید.

مشابه تعبيرات فوق در قرآن بسیار است. تبدیل و تغییر کلمه از دو راه ممکن است. یکی اینکه: متکلم گزاره گوئی کند یا از روی اشتباه، مطلبی را بگوید. در این صورت، سخن متکلم به خودی خود تبدیل پذیر است. او گاهی غلط می گوید و باید اصلاح کند و گاهی ناقص گفته و می خواهد سخن ناقص خود را کامل کند.

دیگری اینکه: متکلم سخنش تمام و کامل است. ولی قدرتمندی می آید و سخن او را تغییر می دهد. در اینجا سخن (فی ذاته) تغییر پذیر نیست. ولی قدرت برتر، به ناحق و به باطل، آن را تغییر می دهد. پس سخن، مبدل دارد.

قطعاً سخن خداوند که از سنخ سخن بشر نیست و همانا فعل اوست، در حد اعلای حکمت و صدق و حقیقت و اعتدال و انسجام است و برتر از قدرت لایتنه‌های او قدرتی نیست که سخن او را تغییر دهد. به همین جهت است که سخن خداوند، نه تبدیل پذیر است و نه مبدل دارد.

در آیه سوم محور سخن، اولیاء خداست که بیم و اندوهی ندارند و اهل ایمان و تقوایند و به آنچه به آنها بشارت داده شده، هم در دنیا و هم در آخرت می رسند و این، قضای حتمی خداست که تغییر و تبدیل در آن، راه ندارد.